

سؤال اول را اینطور طرح می‌کنم که آیا برای رسیدن به جامعه مدنی و مردم سالاری چاره‌ای جز پییبودن همین راهی که در پنج سال پیش طی شده، نداشته‌ایم؟

برای پاسخ دادن به این سؤال، ابتدا باید ببینیم این شیوه‌ای که مردم داشته‌اند و تجربه کرده‌اند یکبار در کلیت آن و یکبار به طور جزئی مورد بحث دارد. به نظر من علی‌الاصول ارکان این شیوه درست بوده است. یعنی مسأله‌ای که متمایزکننده شیوه اصلاحی از شیوه‌های محافظه‌کارانه و انقلابی است. به این معنا که تکیه کردن به جامعه مدنی به جای تکیه کردن به جنبش توده‌ای، دنبال رهبری جمعی بودن به جای دنبال کردن رهبری کاریزماتیک و فرهمند بودن، قدم به قدم پیش رفتن و مسالمت‌آمیز عمل کردن به جای اقدامات انفجاری توأم با خشونت، تقلیل ندادن همه چیز به سیاست و در واقع سعی کردن برای گسترش عرصه اصلاحات همه شیوه‌هایی بودند که در اصول کاملاً درست بودند.

اما می‌توان در مورد اینکه راهکارها و شعارها و تاکتیک‌ها مناسب بوده یا خیر بحث کرد. مثلاً ما می‌توانیم سؤال کنیم که آیا اهداف مرحله‌ای که جنبش اصلاحات برای خودش تعیین کرده بود مناسب بود یا خیر. ثانیاً راهکارهایی که برای این اهداف مرحله‌ای پیش گرفت تناسب داشتند یا نه. من بر این باورم چون ظاهراً اصلاحات دچار مشکل شده، نقد آن مرسوم شده است. معمولاً در دوران سختی همه به جان هم می‌افتند. وقتی یک پروژه اجتماعی پیش نمی‌رود، معمولاً دست‌اندرکاران آن خیلی زود سعی می‌کنند یکدیگر را مورد حمله قرار دهند. بخصوص در جامعه ما که شتاب حوادث پیرامونی نیز یک نوع کم‌حوصلگی را ایجاد کرده است.

خیلی‌ها بر این باورند که با این شیوه‌ای که اصلاح‌طلبان به ویژه در یکی دو سال اخیر در پیش گرفته‌اند، نمی‌توان به یک جامعه دموکراتیک رسید. در واقع کسانی معتقدند جناح چپ که خودش زمانی بخشی از حاکمیت بود، با در پیش گرفتن شعار جامعه مدنی و همانطور که گفتید رفتار مسالمت‌آمیز و تعمیم ندادن همه چیز به سیاست و ایجاد یک رهبری جمعی به جای رهبری کاریزماتیک، به دنبال کسب بخشی از قدرت از دست داده، بودند و حالا که به قدرت رسیده‌اند دیگر خیلی اعتقادی به این حرف‌ها ندارند. دلیل آن را هم حرکت‌های یکی-دو سال اخیر و موضع‌گیری‌های آنها می‌دانند. با توجه به این مسائل پرسش من این است که واقعاً نهادهایی که در پنج، شش سال اخیر به وجود آمده، چه نهادهایی هستند و این رهبری جمعی کجاست؟ و شیوه‌های تعمیم ندادن همه چیز به سیاست تا چه حد اعمال شده است؟

من در مقدمه اول شما اشکال دارم؛ من معتقد نیستم که اصلاح‌طلبان به قدرت رسیده‌اند. اصلاح‌طلبان حداکثر توانستند برخی نهادهای انتخابی را بگیرند. ساخت قدرت در ایران به این صورت است که اگر قدرت را به یک قرض‌ناتشبیه کنیم بیش از پنجاه درصد این قدرت در اختیار رهبری و نهادهای منصوب به ایشان است و کمتر از پنجاه درصد آن بین سه قوه دیگر تقسیم می‌شود. در این میان سهم قوه مجریه از سه‌قوه دیگر هم کمتر است. یعنی کمتر از دهنه درصد به قوه مجریه می‌رسد و کمتر از بیست درصد به دو قوه دیگر. کاری که اصلاح‌طلبان کرده‌اند این بوده که حداکثر سی‌درصد از این قدرت را به دست آورده‌اند. یعنی در این فرایند بالاترین نمره‌ای که می‌توانیم به اصلاح‌طلبان بدهیم این است که حدود سی درصد از قدرت را به دست آورده‌اند. برای نیرویی که سی درصد از قدرت را به دست آورده خیلی دشوار است که هفتاد درصد از قدرتی که در دست خودش نیست با خود همراه کند.

آقای علوی تبار! اما به نظر می‌رسد همان سکر درصدی را هم که شما ذکر می‌کنید نتیجه عملکردشان منجر به ایجاد نهادهای مدنی یا رهبری جمعی نشده‌است. می‌خواهم بدانم چرا اصلاح‌طلبان با استفاده از همین سی درصد قدرت، اقدام به ایجاد نهادهای مدنی نکرده‌اند؟ چه مسائلی در پیش روی آنها بوده است؟

برای تشکیل نهادهای مدنی چند قدم اصلی باید برداشته شود که فقط یکی از آنها بر عهده قدرت است. یک‌گام این است که تکثیر و تنوع در جامعه ایجاد شود. یک‌گام این است که این تکثر و تنوع به رسمیت شناخته شود و قانونی شود یک گام دیگر این است افرادی که دارای یک دیدگاه و یک علایق و منفعت هستند دور هم جمع شوند. از این سه قدم فقط قدم دوم بر عهده حاکمیت است آن‌هم نه حاکمیتی که فقط سی درصد از قدرت را در اختیار دارد. فرض کنید دولت در حال حاضر بخواهد احزاب را کاملاً آزاد بگذارد و این کار را از طریق وزارت کشور انجام دهد، آیا در جامعه‌ای که عده‌ای در دادگاه اعلام می‌کنند فلان حزب غیرقانونی است و برای آن دادگاه بگذارند، امکان‌پذیر است یا به طور مثال یکی از مشخص‌ترین اشکال جامعه مدنی مطبوعات است. فکر نمی‌کنم دولت در این زمینه کوتاهی نشان داده باشد ولی نمره آن چه بوده؟ یعنی یک قوه‌ای وجود دارد که می‌تواند کاملاً مطبوعات را تعطیل کند. من می‌گویم اگر قرار است کار اصلاح‌طلبان ارزیابی شود، این ارزیابی باید در محدوده قدرت آنها باشد. اگر قوانینی که می‌تواند تکثر در کشور را رسمیت دهد و از حالت جرم خارج کند را مرور کنیم، مثل قانون مطبوعات، قانون مربوط به گزینش‌ها، قانون مربوط به شکنجه و قانون مربوط به جرم سیاسی؛ می‌بینیم که تمام این قوانین را مجلس تصویب یا آماده تصویب کرده اما محصول آن چه بوده است؟ سؤال من هم همین است که واقعاً نتیجه چه بوده

و چه چیزی عاید مردم شده است؟ به هر حال مردم در برابر رأی خود به اصلاح‌طلبان، نظراتی از آن دارند. به‌عنوان مثال در انتخابات مجلس ششم و شوراهای اصلاح‌طلبان فهرستی به مردم ارائه دادند و از آنان خواستند که به این افراد رأی بدهند. بسیاری از آنها را مردم نمی‌شناختند، اما به توصیه اصلاح‌طلبان رأی

خود را به نام ایشان در صندوق‌ها ریختند... با همه اینها الان به نظر می‌رسد بعضی از همین افراد مانعی برای اصلاحات شده‌اند، شما در این باره چگونه فکر می‌کنید؟

پس اینجا مسیر بحث تغییر می‌کند. بحث ما این است که آیا اصلاح‌طلبانی که انتخاب شدند به اندازه‌ای که امکان داشتند در جهت مشروعبت بخشیدن و به رسمیت‌بخشیدن تکثر اقدام کرده‌اند یا خیر. به نظر من اگر بخواهیم به این مسأله نمره دهیم باید نمره‌ای بیش از پانزده به اصلاح‌طلبان بدهیم. نه اینکه بیست اما بیش از پانزده. چرا که آنها کارهایی را که می‌توانستند در این زمینه انجام دهند، انجام داده‌اند.

اما سؤال بعدی این است که حالا راهکار چیست؟ یعنی در حال حاضر که می‌بینیم ظرفیت نظام جمهوری اسلامی واقعاً موجود همین اندازه بوده آیا می‌شود کار دیگری هم انجام داد. این دو بحث است. یعنی مازمانی کارنامه اصلاح‌طلبان درون حاکمیت را ارزیابی

که به سیستم رهبری دوم خرداد وارد است اما یک نوع انتخاب طبیعی هم صورت گرفته است. آنهایی که بیشتر وقت گذاشتند و پشتوانه غنی تری دارند و بیشتر تأمل کردند عملاً فکر‌سازی و تولید فکر بیشتری هم صورت داده‌اند. به بیرون از جبهه دوم خرداد هم اگر نگاه کنید همین وضعیت را می‌بینید، برخی دوستان همیشه گله می‌کنند که چرا آنها را مشارکت نمی‌دهند واقعاً آنها چقدر وقت گذاشته‌اند. آیا از آنها دعوت نشده، یا دعوت شده و نیامده‌اند. من موارد زیادی را سراغ دارم که از خیلی افراد دعوت شده تا بیایند و بخشی از بار اصلاحات را به دوش بگیرند، یکی دو جلسه می‌آیند و بعد دیگر نمی‌آیند. یعنی برخی‌ها حاضر نیستند هزینه بدهند. متأسفانه وضعیت جامعه ما این گونه است که یک عده از ما مایل هستیم بدون‌هزینه در رهبری مشارکت بیشتری داشته باشیم. اما مگر می‌شود بدون پرداخت هزینه‌های کافی چنین امری محقق شود. به هر حال کسی که می‌خواهد رهبری کند باید خودش را برای یکسری

نقد اصلاحات در گفت‌وگو با علی رضاعلوی تبار:

چکار باید می‌کردیم که نکرديم ساختار قدرت رقابت‌ناپذیر است

گفت‌وگو: بهمن احمدی امویی
amouee@outgun.com



علیرضا علوی‌تبار از جمله معدود ایدئولوگ‌های اصلاح‌طلب است که رابطه خود را با سطوح پایینی و بالایی و رهبری اصلاحات حفظ کرده است.

گاهی اوقات او در نقش منتقد جدی اصلاح‌طلبان و شیوه‌ها و تاکتیک‌های به کار گرفته صحبت کرده و گاهی در نقش یک اصلاح‌طلب چاره‌ای جز دفاع نداشته است.

او ضمن پذیرش انتقادات به جنبش اصلاح‌طلبی نقش گروه‌های اجتماعی و نخبگان کنار گودنشسته‌تر نیز در این فرایند بی‌تأثیر نمی‌داند. به گفته علوی‌تبار بسیاری از این افراد و گروه‌ها حاضر به پرداختن اندکی هزینه برای اصلاحات نیستند و فقط به دنبال فرصتی برای انتقاد می‌گردند. چرا آنها وارد گود نمی‌شوند و وقت، هزینه و امکانات برای پیشبرد برنامه‌ها نمی‌گذارند.

پیش‌از این دو گفت‌وگو در نقد اصلاحات در همین صفحه (گفت‌وگو) به چاپ رسید و این سویمین گفت‌وگو از این مجموعه است، این بار در گفت‌وگو با دکتر علیرضا علوی‌تبار «اصلاحات» را به نقد کشیده‌ایم

اتفاقات آماده‌کند. نمی‌توان در شرایط فعلی ایران زندگی را کاملاً عادی گذراند و در رهبری جبهه دوم خرداد هم نقش داشت. فکر می‌کنم علی‌رغم انتقادهای موجود کم و بیش از نوعی از شایسته‌سالاری در جبهه دوم خرداد بر خوردار هستیم. بعید می‌دانم کسی حرف جدی در جبهه دوم خرداد داشته و تأمل جدی کرده باشد و وقت و زمان خود را گذاشته باشد، اما رشد نکرده باشد. تقریباً می‌توانم با یقین بگویم هر کسی را که می‌بینید رشد کرده و چهره شده به خاطر وقت و همتی است که داشته و ظرفیتی که از پیش برای خودش طراحی کرده است. با توجه به نمره‌ای که شما به رهبری جنبش اصلاح‌طلبی دادید و وضعیتی که مطرح کردید، من این طور برداشت کردم که عدم دستیابی به بخش بیشتری از قرض قدرت را شما مربوط به مردم می‌دانید، آیا این برداشت صحیح است؟

نه. به نظر من مردم مشکلی ندارند. به نظر من یکسری اتفاقات و یکسری تحولات ساختاری باید در ایران اتفاق افتد. همچنین ما به حاکمیت دوگانه توجه نمی‌کنیم. توزیع نامناسب قدرت بین نهادهای مخالف اصلاحات دموکراتیک و نهادهای موافق اصلاحات دموکراتیک وجود دارد. به علاوه من فکر می‌کنم در این انتقاد نباید ضعف‌های رهبری جبهه دوم خرداد را هم کاملاً منتفی کرد، ولی نمی‌توان وزن زیادی برای آن ضعف‌ها قائل شد. اما ضعف‌ها مؤثر است. مثلاً ما در یک مقطعی نیاز داشتیم که در تغییر استراتژی، شجاعت به خرج دهیم. شعار حاکمیت قانون را داشتیم. این شعار در یک مقطعی تنها وسیله ما برای پیشگیری از خشونت‌ی بوده که می‌توانسته اعمال شود. اما خود همین شعار که در یک مقطعی درست بوده چون از ظواهر بالاتر رفته و ما را به یک چارچوب قانونی محدود کرده، کم‌کم به صورت یک مانع درآمد. از یک مقطع به بعد ما به جای شعار حاکمیت قانون باید شعار حقوق مردم را می‌دادیم. یعنی می‌گفتیم ظاهر قانون و سازوکارهای ظاهری قانون اهمیت درجه دو برای ما دارد. آنچه که برای ما مهم است مسأله تحقق حقوق مردم است. آن زمان این امکان برای شما وجود می‌داشت که به نقد قانون بپردازید. جبهه دوم خرداد با پافشاری بیش از موعدی که روی رعایت ظواهر قانونی کرد دست خودش را برای نقد قانون و برای نقد سازوکارهای غیردموکراتیک که در قانونگذاری ایران رواج دارد، بست. شما وقتی می‌توانید با خیال

راحت و به طور مطلق از حاکمیت قانون دفاع کنید که مکانیزم‌های دموکراتیک قانونگذاری در کشور تثبیت شده باشد، وقتی چنین مکانیزم‌هایی نداریم باید این امکان را به خودمان بدهیم که به نقد قانون بپردازیم. همان خطایی هم که در برخی صحبت‌های آقای خاتمی مبنی بر مطلق کردن قانون اساسی و نقد قانون اساسی را خیانت تلقی کرد، وجود داشت در واقع تأکید روی موضوعی بود که در موقف خودش درست بود اما الان احتیاج به فراتر رفتن دارد. این نقد به اصلاح‌طلبان وارد است یا مسأله حضور در حاکمیت، این شعار وقتی طرح شد شعار درستی بود. چون اصلاح‌طلبان احساس می‌کردند

نهادهای انتخابی یعنی شوراها، مجلس و قوه مجریه را باید در اختیار بگیرند و گرفتند. آنها فکر می‌کردند از این طریق می‌توانند طرف مقابل را قانع کنند که به اصلاحات برای جلوگیری از انقلاب و فروپاشی تن دهند و تلاش شان را هم کردند. این تلاش در زمان خودش کاملاً درست بود. اما آیا بعد از آن هم باید کماکان روی همین تاکتیک پافشاری کنیم. تاکتیک‌ها باید با توجه به شرایط، تغییر کنند. ممکن است در حال حاضر به این نتیجه برسیم که باید از حاکمیت خارج شویم اینجا جبهه دوم خرداد باید شجاعت داشته باشد که تغییر تاکتیک دهد و اگر می‌بیند یک ابزاری با اهدافش تناسب ندارد باید تغییر ایجاد کند. یا به طور مثال جبهه دوم خرداد وقتی می‌خواهد برای مسوولیت‌های مختلف، افراد انتخاب کند، در اوایل نگران بود تا آنجا که می‌شود در انتخاب هایش جناح مقابل را تحریک نکند. برای همین اشخاصی را برای مسوولیت‌ها انتخاب کرد که کمترین واکنش منفی سیاسی در جناح مقابل ایجاد کند. شاید در

پنجشنبه ۲۷ تیر ۱۳۸۱ - سال دوم - شماره ۳۷۶ *نوروز*

راست بودند. حال شما با همه این انتقادات باز هم به آنها نمره پانزده به بالا می‌دهید؟

بله. من می‌خواهم بگویم انتخابات جبهه دوم خرداد در مقطع خودش توجه‌پذیر و عقلانی بوده اما پافشاری روی این اقدامات است که نتیجه‌ناپذیر نیست.

اما اینها یکسری هزینه‌هایی برای مردم داشته است. مثلاً یأس و ناامیدی و یا دلسردی که خود شما بارها در مورد آن صحبت کرده‌اید و یا تبعات و آثار فاجعه کوی دانشگاه که شاهد آن بوده‌ایم، فرار مغزها و کاهش میزان سرمایه‌گذاری‌های خارجی، بی‌اعتمادی مردم نسبت به بسیاری از گروه‌های مرجع مثل روحانیت، دانشجویان و گروه‌های سیاسی، بخش زیادی از هزینه‌هایی هستند که مردم بابت اقدامات اصلاح‌طلبان پرداخته‌اند؟

خیر. بنده معتقدم اینجا نتیجه کار و اقدامات اصلاح‌طلبان نیست. نتیجه طولانی شدن مبارزه و دور از دسترس به نظر رسیدن اهداف است. یعنی این که می‌بینیم در مردم فضای امید پدید آمده علل مختلفی دارد. یک علت روشن آن، نشناختن نظام جمهوری اسلامی ایران است. از همان ابتدا مشخص بود که اصلاحات در سیستم جمهوری اسلامی واقعاً موجود، مشکل است. نه آن چیزی که در لابه‌لای قانون و یا در ذهن بنیانگذاران آن وجود داشته است. آن‌هم به دلیل، ایدئولوژی که بعد از چند سال در آن حاکم شده بود یعنی یک برداشت خاصی از ایدئولوژی انقلاب، حاکم شده بود که به شدت رقابت‌ستیز و به شدت انحصارگرا بود و به شدت انعطاف‌ناپذیر بود.

یک جریانی در طی سال‌های بعد از انقلاب کم‌کم در رقابت‌های قدرت خود را بالا کشیده و از قدرت و مواهب قدرت برخوردار شد و حاضر نبود به راحتی قدرت را با کسی تقسیم کند. از همان ابتدا روشن بود که اصلاحات در ایران اصلاحات سختی است. اما بخش جوان جامعه ما این واقعیت را مورد توجه قرار نداد بعد که با این مشکل مواجه شد، کمی ناامید شد. از آن طرف عامل دومی که به این ناامیدی دامن زد اشتباهات اصلاح‌طلبان بود. آنها برای جلوگیری از تشنج و تحریک نکردن جناح مقابل گاهی اوقات صحبت‌هایی کردند که ذهن‌ها را مخدوش کرد گاهی اوقات واقعاً شما شک می‌کنید که آقای خاتمی دارد صحبت می‌کند یا یک کسی از آن جناح است. برخی مواضعی که آقای خاتمی می‌گیرد در نسل جوان ما کاملاً شبهه‌انگیز است. می‌توانیم بفهمیم که ایشان نمی‌خواهد تنش ایجاد شود و می‌خواهد با تفاهم کشور را پیش ببرد. البته اینها آرمان‌های انسانی خوبی است. اما یک پیامد ناخواسته دارد و آن اینکه برخی از مردم می‌گویند اینها فرقی با هم ندارند.

وقتی ما شخصیت‌های مسأله‌دار از دید جناح اقتدارگرا در در مسوولیت‌ها قرار ندهیم نتیجه آن ممکن است کاهش تنش باشد. اما نتیجه‌اش این است که مردم می‌گویند اینها هر کسی را که قاطع تر و اصلاح‌طلب‌بنیادی‌تر و دموکرات‌تر است را حذف می‌کنند.

یکسری تصوراتی هم ما از جناح مقابل‌مان داشتیم که امروز باید به خطا بودن آن اعتراف کنیم. مثلاً فکر می‌کردیم اینها واقعاً درد دین دارند، فکر می‌کردیم واقعاً دیندارند و جایی که دین در خطر باشد حاضر هستند همه چیز را قربانی کنند. اما واقعیت نشان داد که این اشتباه بوده است. اصلاً مسأله آنها دین نیست. ما اصلاً با یک جریان دیندار و اصیل مواجه نیستیم که درد دین، داشته باشد. آنها دیندار نیستند. یا مثلاً فکر کردیم آنها واقعاً نسبت به حفظ نظام جمهوری اسلامی علاقه‌مند هستند اما به نظر می‌آید که آنها کاملاً به این نتیجه رسیده‌اند که دیدگی که برای من نخوشد سر سگ در آن بجوشد و برای این که چنین اتفاقی نیفتد، حاضرند خیلی کار‌ها انجام دهند. به نظر من آنها تا پای فروپاشی جمهوری اسلامی هم ایستاده‌اند بدون اینکه قدرت خود را با کسی تقسیم کنند.

اشراف به این اشتباهات و برداشت‌ها از چه زمانی در اصلاح‌طلبان به وجود آمد؟

به نظر من ترور خنجرایی نقطه عطفی بود که با این تصور اشتباه روشن شد، بعد برخوردی که با ترور کننده‌ها صورت گرفت آن را تأیید کرد.

حداقل برای خود من نقطه پایان آن تصورات بود. من فکر می‌کردم ما با یک جناح متدین، طرفدار جمهوری اسلامی اما کچ فکر مواجه هستیم اما امروز دیگر این تصور را ندارم. یعنی فکر نمی‌کنم با آنها بشود در مورد دین صحبت کرد و خطراتی را که برای دین وجود دارد را به آنها گوشزد کرد.

شما به این نتیجه رسیده‌اید یا این که بخشی از اصلاح‌طلبان و حداقل بخشی از آنهايي که در رأس قدرت هستند نیز چنین برداشتی دارند؟

من از همه دوستان اطلاع ندارم اما گاهی که صحبت می‌کنم به نظرم این تفکر روز به روز تقویت می‌شود.

پس چرا هنوز از همان شیوه‌های سابق و تاکتیک‌هایی که به گفته شما در مقطع فعلی جواب نمی‌دهند استفاده می‌شود؟

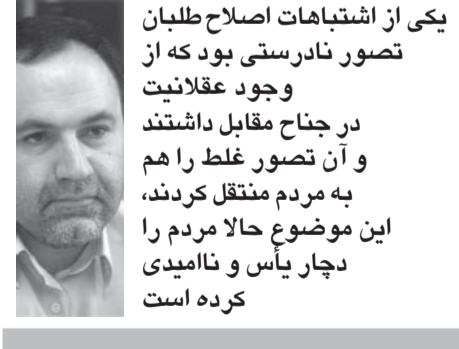
یک مشکلی وجود دارد. من قصد داشتم یک عامل دیگر را هم اضافه کنم و آن اینکه اصلاح‌طلبان همیشه از یک چیز ترس دارند و آنها خشونت‌فراگیر برای آینده ایران را بدتر از اقتدارگرایی می‌دانند. بر همین اساس تحلیل‌های خود را در این راستا دنبال می‌کردند. ضمن این که طرف مخالف اصلاحات ظرفیت ایجاد خشونت فراگیر را دارند. این ترس، اصلاح‌طلبان را گاهی اوقات فلج می‌کند.

به هر حال منظور من این است که این چهار عامل را اگر در کنار هم بگذارند باعث می‌شود این فضا ناامیدانه‌ای که امروز می‌بینیم ایجاد شود. البته اگر از زاویه اجتماعی نگاه کنیم یکسری انتقاداتی نیز به گروه‌های اجتماعی وارد است.

آن گروه‌های اجتماعی که امروز نامیدند و همیشه از اصلاح‌طلبان می‌پرسند که شما چه کار می‌کنید خوب است یک نفر هم از آنها بپرسد شما برای اصلاحات چه کار کردید. جز آمدن پای صندوق و رأی دادن. آیا همین

کفایت می‌کند. شما یک رأی دادید و رفته‌اید.

ادامه دارد



یکی از اشتباهات اصلاح‌طلبان

تصور نادرستی بود که از

وجود عقلانیت

در جناح مقابل داشتند

و آن تصور غلط را هم

به مردم منتقل کردند،

این موضوع حالا مردم را

دچار یأس و ناامیدی

کرده است

یک کارهای حزبی و سازمانی ترکیب کنیم تا آن تحرک و سرعت را از ما نگیرد. منظور من این است، یعنی چیزی که می‌خواهم بگویم ضرورت متصفانه بودن ارزیابی است.

حال با توجه به آن سه موردی که خودتان به عنوان سؤال گفتید، درباره شعار قانونگرایی و این که نیروهای مناسبی را انتخاب نکردند که همگام با اصلاح‌طلب‌ها باشند...

همگام بودند. در مردم توهم ایجاد شد که اینها چه کسی هستند.

به هر حال جزو نیروهایی بودند که نزدیک به جناح